

بررسی علل رفتار خشونت آمیز
نیروهای اسلامی در پاکستان با تأکید
بر طالبانیسم

بررسی علل رفتار خشونت آمیز نیروهای اسلامی در پاکستان با تأکید بر طالبانسیسم

یکی از ویژگی های بارز جهان اسلام از آغاز دهه 1350 ش به بعد رویکرد مجدد برخی از گروه ها به اسلام و شکل گیری جنبش هایی بوده است که توسط پژوهشگران غربی به آن ها عنوان بنیادگرایی داده شده است. رفتار سیاسی گروه های اسلام گرا در مطقه خاورمیانه از رفتار خشونت آمیز تا مسالمت آمیز در نوسان بوده است. پاکستان نیز از جمله کشورهای است که جایگاه مهمی در موضوع اسلام سیاسی دارد. اهمیت این کشور در این موضوع از یک طرف، به دلیل نقش اسلام و گروه های اسلام گرا در تحولات سیاسی پاکستان و از سوی دیگر، به دلیل فراهم ساختن بستر مناسب برای شکل گیری و رشد تفکرات بنیادگرایی از نوع طالبانسیسم در این کشور و صدور آن به کشورهای همسایه است. به نظر می رسد محیط اجتماعی پاکستان، نقش اسلام در تحولات سیاسی این کشور، فعالیت طرفداران مکتب دیوبند، وجود مدارس مذهبی و نقش قدرت های خارجی به ویژه عربستان از عمده ترین دلایل رشد اسلام سیاسی رادیکال در پاکستان است. لذا به نظر می رسد محور اصلی این پژوهش، تبیین دو نکته باشد: اول، علل رشد اسلام خواهی در پاکستان و دوم، دلایل رویکرد برخی از گروه های اسلام گرا به رفتار خشونت آمیز.

مقدمه

کشور پاکستان در سال 1947 م. به عنوان کشوری مسلمان، شامل دو قسمت پاکستان و بنگلادش، از هند اعلام استقلال کرد؛ پس از استقلال نیز این کشور نخستین کشوری بود که عنوان جمهوری اسلامی را برای ساختار سیاسی خود برگزید. بدین ترتیب، اسلام نه تنها در استقلال این کشور نقش داشت بلکه پس از آن نیز به عنوان نیروی اثرگذار در صحنه سیاسی پاکستان باقی ماند که دولت مردان این کشور را ناگزیر از توجه به این موضوع در سیاست های داخلی و خارجی خود کرد.

محیط اجتماعی و سیاسی پاکستان پیچیدگی های خاص خود را دارد؛ از مهم ترین دلایل آن، ویژگی قومی و قبیله ای بودن ساختار اجتماعی این کشور، دخالت نظامیان در امور سیاسی، دخالت قدرت های خارجی و مهم تر از همه، منازعات مذهبی توأم با رقابت های قبیله ای است. چنین محیطی همراه با دخالت های قدرت های خارجی به ویژه، عربستان محیط مناسبی برای رشد مدارس مذهبی و رویکرد به رفتار خشونت آمیز توسط طلبه های این مدارس فراهم کرده است.

لذا با توجه به چنین پیشینه ای محور اصلی پژوهش حاضر را این سؤال تشکیل می دهد که علل رشد بنیادگرایی در پاکستان چیست؟ و چرا رفتار سیاسی برخی از این گروه ها از نوع خشونت آمیز است؟

علاوه بر سؤال اصلی، سؤالات فرعی زیر نیز در پژوهش مدنظر بوده است:

*اسلام در تحولات سیاسی پاکستان چه نقشی دارد؟

*نقش مدارس مذهبی در رشد بنیادگرایی در پاکستان چگونه باید ارزیابی گردد؟

*فرقه دیوبندیه چه نقشی در تحولات سیاسی پاکستان دارد؟

*قدرت های خارجی، به ویژه عربستان، چه نقشی در رشد بنیادگرایی در پاکستان داشته اند؟ فرض اساسی این مقاله آن است که محیط اجتماعی پاکستان، استفاده ابرازی برخی از دولت های پاکستان از گروه های بنیادگرا و رهبران آن همراه با مداخله دولت های خارجی به ویژه عربستان از عمده ترین دلایل رویکرد گروه های اسلامگرا با تفکر طالبانیستی در پاکستان به رفتار خشونت آمیز بوده است. «هدف» مقاله، پاسخ به سؤالات فوق و بررسی صحت و سقم فرضیه مطرح شده به شیوه توصیفی-تحلیلی با استفاده از منابع کتابخانه ای و اینترنتی است.

1. بنیادهای تفکر طالبانیسم در پاکستان

شاید با شنیدن نام طالبان، در ذهن ما حکومت طالبان در افغانستان و حمله به کنسولگری ایران در مزار شریف، که منجر به شهادت هشت کنسول ایرانی شد، یا حمله تروریستی به ساختمان تجارت جهای و پنتاگون در 11 سپتامبر 2001 م. توسط گروه القاعده تداعی گردد، اما طالبانیسم جنبشی فراگیر است که پیروان آن در کشورهای پاکستان، افغانستان، کشورهای آسیای مرکزی، جنوب شرقی آسیا و کشورهای آفریقایی فعالیت می کنند. در واقع، حکومت طالبان در افغانستان را می توان نمودی از طالبانیسم در نظر گرفت.

طالبان به معنای طلبه هاست. طلبه ها از دیدگاه تباری، تقریباً همه پشتون، و سنی مذهب اند و به هنگام تحصیل در مدارس دینی علاوه بر پرورش های مذهبی و عمومی، امور نظامی را نیز فرا می گیرند. طالبان در افغانستان و جهان عرب به کسانی گفته می شود که در مکاتب و مدارس دینی تعالیم اسلام را فرا می گیرند.

دیدگاه های متفاوت و گوناگونی در خصوص چگونگی پیدایش طالبان و به قدرت رسیدن آن ها مطرح شده است. هوشنگ امیراحمدی روند شکل گیری را چنین بیان می کند: «طالبان محصول جریان وسیع، هدایت شده و بلند مدتی هستند که یک سر آن به سیاست مهار دو جانبه آمریکا و محاصره همه جانبه ایران پیوند دارد و سر دیگر آن، به منافع استراتژیک و اقتصادی بعضی از کشورهای منطقه به ویژه پاکستان بسته است» (امیر احمدی، 1380، ص 4). ولی به نظر می رسد علاوه بر نقش قدرت های خارجی در تحلیل شکل گیری طالبان، باید به مؤلفه های دیگر از قبیل شکنندگی اجتماعی، سنت های پایدار و انعطاف ناپذیر مذهبی، فقر فرهنگی و اقتصادی، تعصب قبیله‌ای و سلحشوری عشیره ای، سخت گیری اخلاقی، ساخت کشمکش پرور قومی، ملی و مذهبی و نیز دخالت بازیگران خارجی که مقاصد، منافع، دیدگاه ها، اولویت ها، و نگرانی ها نامتقارن، متفاوت و متعارض دارند، مورد توجه قرار گیرد (قراگوزلو، 1382، ص 30؛ نصری مشکینی، 1377، ص 17).

حامیان و رهبران طالبانیسم ادعا می کنند که به دنبال اجرای دقیق قوانین و سنت اسلام و تشکیل خلافت و حکومت اسلامی اند و پیروان خود را مقید و ملزم به اطاعت از دستورات دین اسلام می کنند. ریشه تفکرات طالبانیسم بر بستر اندیشه سلفی استوار است که در آن مدارس مذهبی، مکتب دیوبندی و وهابی تأثیر عمیقی دارند. روی هم رفته، دو عامل یکی نقش مدارس مذهبی و دیگری فرقه دیوبندیسم در پاکستان نقش مهمی در چگونگی شکل گیری و نوع رفتار طالبانیسم بازی کرده است که در ادامه به آن ها اشاره می شود:

1-1. مدارس مذهبی و طالبانیسم

اسلام گرایی یا اسلام سیاسی امروزه به صورت یک نیروی مؤثر در فعل و انفعالات داخلی، بین المللی و جهانی مبدل شده است. گرچه اسلام سیاسی دارای خاستگاه، رویکردها و الگوهای متفاوتی است، تأکید بر ارزش های اسلامی (با قرائت های مختلف) و کرباست آن در نظام

سیاسی داخلی و بین المللی به عنوان ارزش های مسلط، وجه غالب اسلام سیاسی است (شفیعی، 1384، ص 3). در سه دهه گذشته، دو موضوع محور تحولات سیاسی در پاکستان بوده است: نخست مردم سالار شدن و روابط نظامیان با سیاست مداران؛ دوم، رشد اسلام خواهی و مناسبات اسلام گرایان با سیاست مداران؛ دو موضوعی که هم جدا و هم وابسته به یکدیگر بوده است و همزمان در شکل دادن به سیاست در پاکستان نقش داشته است (نصر، 1386، ص 24).

وقتی از اسلام سیاسی سخن به میان می آید، پاکستان یکی از کشورهای است که نظرها به آن معطوف می شود. برجستگی اسلام سیاسی در داخل پاکستان که در شکل ماهیت اسلامی حکومت و فرقه گرایی نمود یافته و نیز گسترش اسلام سیاسی از پاکستان به منطقه و جهان که در شکل طالبان، گروه های کشمیری و تا حدی القاعده نمود و بروز یافته، در ارتقای جایگاه و نقش پاکستان در رواج اسلام گرایی مؤثر بوده است (شفیعی، 1384، ص 3). اهمیت یافتن روزافزون اسلام در سیاست های پاکستان، به طور بسیار نزدیکی با روند کلی اسلام گرایی، که توسط احزابی مانند جماعت اسلام تعریف و پشتیبانی و هدایت می شده، پیوند نزدیک داشته است (p.111, binder, -1691).

وقتی اسلام گرایی از دیدگاه بین المللی بررسی شود، در این صورت، نقش پاکستان در تعلیم و پرورش نیروهای اسلامی و صدور این نیروها به کشورهایمانند افغانستان، آسیای جنوب شرقی، آسیای مرکزی، کشورهای حوزه خلیج فارس، چین و ایران قابل تأمل است. بنابراین، برجستگی و اهمیت پاکستان در ماتریس اسلام گرایی، جایگاه آموزشی و تربیتی آن است (شفیعی، 1384، ص 3). از این رو، یک واقعیت این است که مدارس مذهبی پاکستان بخشی از نظام آموزشی این کشور و حتی کارآمدتر از بخش رسمی و دولتی است.

قبل از دهه 1950 م. شمار مدارس مذهبی در پاکستان 244 مدرسه بود، این تعداد در دهه 1960 م. به 500، در دهه 1970 به 700، در دهه 1990 به 11 هزار 221 و هم اکنون به 11 هزار 782 مدرسه رسیده است. براساس آمار رسمی 11221 مدرسه مذهبی در این کشور فعال است. حدود 6148 مدرسه از این مدارس ثبت رسمی شده است و مابقی یعنی 5073 مدرسه دیگر از ثبت رسمی اجتناب کرده اند. اما آمار غیررسمی حکایت از آن دارد که حدود 20 هزار مدرسه مذهبی در پاکستان وجود دارد (شفیعی، 1384، ص 3؛ شفیعی، 1386، ص 57). به گفته ایجاز الحق، فرزند ضیاء الحق، که وزیر امور مذهبی پاکستان است، از کل مدارس مذهبی موجود در پاکستان، 8000 مدرسه زیر نظر سازمان های دیوبندی، 1800 مدرسه زیر نظر سازمان های بریلوی، 400 مدرسه زیر نظر سازمان اهل حدیث، 382 مدرسه زیر نظر سازمان های شیعه و 1200 مدرسه زیر نظر جماعت اسلامی پاکستان فعالیت می کنند (شفیعی، 1384، ص 3).

بسیاری از مجاهدان و رهبران طالبان، از جمله ملا عمر، در این مدارس پاکستان آموزش دیده اند (کابلی، 1386). از این رو، نقش مدارس مذهبی در تحولات پاکستان بارز و مشخص است. به نظر می رسد یکی از عوامل مؤثر در گرایش مردم پاکستان به خصوص جوانان به مدارس مذهبی، فقر و ضعف بنییه مالی خانوارها در پاکستان باشد.

براساس تازه ترین گزارش ها حجم تولید ناخالص داخلی پاکستان در سال 2004 میلادی 374 میلیارد دلار بوده است که باتوجه به جمعیت 162 میلیونی این کشور، درآمد سرانه پاکستانی ها براساس شاخص قدرت خرید تنها 2200 دلار است (صدری، 1384، ص 5). کاهش بودجه آموزش و پرورش سبب گردیده است ا مناطق فقیرنشین روستایی، که بخش اصلی جامعه پاکستان را تشکیل می دهد، به دلیل ضعف بنییه مالی فرزندان خود را به مدارس مذهبی

پاکستان بفرستند؛ زیرا علاوه بر تحصیل رایگان، مقداری نیز کمک هزینه تحصیلی دریافت می کنند (شفیعی، 1386، ص 56). لذا به نظر می رسد که رابطه ای بین فقر و گرایش به مدارس مذهبی وجود داشته باشد. چنین خطمشی ای از سوی مدارس مذهبی باعث گرایش بیشتر جوانان حتی از کشورهای دیگر و مهاجرت به پاکستان و تحصیل در مدارس دینی طی سال های اخیر بوده است.

1-1-1. علل گسترش مدارس مذهبی در پاکستان

چهار عامل اساسی در رشد مدارس مذهبی در پاکستان نقش داشته است که عبارت است از: قدرت یابی ژنرال ضیاء الحق، بحران افغانستان، بحران کشمیر و انقلاب اسلامی ایران (شفیعی، 1384، ص 3).

اولین عامل، «به قدرت رسیدن ژنرال ضیاء الحق» است. دیدگاه های اسلام گرایان در دوران ضیاء الحق (1977-1988)، در ساختار دولت نمود یافت (1991, pp.46-89, burkibaxter).

در این سال ها، اسلامی شدن قوانین در سیاست و فرهنگ عمومی مینا قرار گرفت که این امر، نمونه ای مثال زدنی از ترویج نظام مند اسلام گرایی از بالا بود (kennedy, 1990, p.13). کودتای ژنرال ضیاء الحق باعث پیوند و تقویت دو مکتب جهادگر دیوبندی شبه قاره هند و مکتب سلفی برخاسته از عربستان سعودی شد، پیوندی که حاصل آن شکل گیری هزاران مدرسه مذهبی در پاکستان بود که برای جنگ در افغانستان، جهادگر تربیت می کردند. به عبارت دیگر، ثروت نفتی اعراب، تسلیحات غرب و هماهنگی پاکستان، جهادگرانی تربیت کرد که آشکارا تحت تأثیر عقیدتی دو مکتب دیوبندی و سلفی وهابی قرار داشتند. مشکلی که بعداً در قالب تمایلات فرقه گرایانه ظهور کرد و به چالش مذهبی در داخل پاکستان دامن زد. وجود تضاد و اختلاف برداشت دو مکتب فقهی، سنی و شیعه، که سابقه تاریخی داشت، با رشد مکاتب جهادگر دیوبندی-سلفی، به شدت خود را در تجدید اختلاف سنتی-سنی و شیعه-در پاکستان بروز داد (ملازهی، 1386، ص 62).

دومین عامل، «بحران افغانستان» است. افغانستان از دو جهت، عمق استراتژیک برای پاکستان است: نخست، افغانستان دروازه دستیابی اسلام آباد به کشورهای آسیای مرکزی است؛ دوم، رقابت با هند. هرگونه ثبات و آرامش در افغانستان باعث افزایش فرصت های تجاری و اقتصادی پاکستان با کشورهای آسیای مرکزی می شود و هرگونه منازعه در افغانستان مانع چنین فرصت هاست. به دنبال فروپاشی اتحاد شوروی، پاکستان توسعه نفوذ و حضور خود را در منطقه هدف قرار داد، ولی مسیر افغانستان و جنگ داخلی در این کشور امکان تحقق این هدف را با دشواری جدی مواجه ساخت (کولایی، 1384، ص 16). اهداف سیاست خارجی پاکستان، احیای روابط فرهنگی و تاریخی با مردم جمهوری های مستقل آسیای مرکزی و توسعه تجارت سودآور چند جانبه و همکاری اقتصادی با این کشورهاست. از این رو، پاکستان با این کشورها در زمینه مسیرهای حمل و نقل کالا، تسهیلات اعتباری، ایجاد خطوط لوله و نفت، صدور خدمات فنی و بانکداری همکاری خود را افزایش داده است (قهرمان پور، 1386، ص 26).

منابع انرژی در آسیای مرکزی و دریای خزر، چشم انداز پر جاذبه ای برای رهبران پاکستان دارد؛ زیرا این کشور به شدت نیازمند تأمین نیازهای خود در این بخش از همسایگان خود و به ویژه این منطقه است. از این رو، تأمین امنیت در افغانستان برای هموار کردن مسیر دسترسی به جمهوری های آسیای مرکزی در اولویت قرار گرفت (کولایی، 1384، ص 16). رقابت با هند نیز در سیاست پاکستان در قبال افغانستان دخیل بوده است. از زمان استقلال تا سال 1992 م. هند در

افغانستان از هردولتی که به قدرت می رسد، حمایت می کرد. موضوع پشتونستان این امکان را به هند داد تا پاکستان را از دو طرف-یکی خط دیوراند(خط مرزی بین پاکستان و افغانستان) و دیگری مرز خود با پاکستان-تحت فشار قرار دهد(گرر، 1386، ص 18). پس از سقوط کابل و تسخیر آن به دست طالبان در سپتامبر 1996، هند همچنان به حمایت از ربانی ادامه داد. اما این بار، برای اولین بار در تاریخ روابط خود با افغانستان، هند حامی یک گروه اپوزسیون شده بود(گرر، 1382، ص 18). در حال حاضر نیز پاکستان و هند در حال رقابت شدید در سرزمین جنگ زده افغانستان هستند؛ بنابراین، منطقی است پاکستان نتواند حضور نیروهای هندی را در مرزهای شرقی خود تحمل کند. پاکستان طبیعتاً اجازه نخواهد داد هیچ قدرت منطقه ای، به ویژه هند در افغانستان صاحب برتری نسبی شود.

سیاست خارجی پاکستان در افغانستان بسیار پیچیده است. در نظر گرفتن منافع اسلام آباد در افغانستان و ترس از انزوا در جامعه بین المللی از مهم ترین عامل های سیاست خارجی پاکستان در افغانستان می باشند؛ به خصوص با توجه به اینکه سیاست آمریکا در جنوب آسیا در حال حاضر نزدیکی هرچه بیشتر به هند است. لذا با توجه به چنین پیشینه ای، پاکستان سعی دارد تا با تربیت نیروهای افغان در مدارس دینی خود و آموزش آن ها با آموزه های رادیکال از آن ها برای تعقیب سیاست های خود در افغانستان استفاده کند.

سومین عامل، «بحران کشمیر» است. در این باره که فلسفه وجودی پاکستان اسلام است، جای هیچ گونه شکی وجود ندارد. بحران کشمیر، تاریخی ترین و اصلی ترین مسئله مورد ختلاف بین هندی ها و پاکستانی هاست. این منطقه که در شمالی ترین نقطه دو کشور هند و پاکستان واقع شده، از دیرباز صحنه درگیری، مخاصمه و جنگ میان این دو کشور بوده است و گاه و بی گاه به بهانه ای، تنش موجود بین دو کشور در این منطقه افزایش یافته و تا مرحله جنگ پیش رفته است. تداوم بحران کشمیر باعث شد اسلام معتدل در پاکستان تحت تأثیر فرقه گرایی دیوبندیسم به اسلام رادیکال تبدیل شود. تلاش برای جدایی کشمیر از هند در تعالیم مدارس پاکستان یک وظیفه شرعی برای رهایی بخشی مسلمانان از یوغ هندوئیسم است و همین موضوع به عاملی برای رشد مدارس و علاقه جوانان مسلمان برای تحصیل در آن ها تبدیل شده است (شفیعی، 1384، ص 3).

چهارمین عامل مؤثر در گسترش مدارس مذهبی در پاکستان «انقلاب اسلامی ایران» است. انقلاب اسلامی ایران کشورها و ملت های فراوانی را تحت تأثیر قرار داد که این تأثیرات فرصت ها و تهدیدهای فراوانی را برای ایران به وجود آورد. یکی از کشورهایی که از انقلاب اسلامی ایران تأثیر پذیرفت، پاکستان است.

با توجه به ویژگی های خاص پاکستان از جمله مسلمان بودن دو کشور، همسایگی، نظام اسلامی حاکم بر دولت اسلام آباد و آشنایی تعدادی از علمای پاکستان با شخصیت و تفکر حکومت اسلامی و انقلابی امام خمینی(ره)، زمینه هرچه بهتر برای تأثیرگذاری انقلاب اسلامی ایران بر پاکستان فراهم شد. شیعیان پاکستان از جمله گروه هایی بودند که بیشترین تأثیر را از انقلاب اسلامی ایران پذیرفتند. قابل ذکر است که شیعیان تا اوایل دهه 80 میلادی تشخص سیاسی نداشتند و حزبی یا گروهی سیاسی به نام شیعیان وجود نداشت. تأکید ژنرال ضیاء الحق بر نقش اسلام در صحنه سیاسی پاکستان و احیای مناقشات مذهبی، حضور جهادگران عرب سلفی در پاکستان و شکل گیری سازمان های تروریستی ضد شیعی در این کشور مانند سپاه صحابه و لشکر جنگجوی به تدریج شیعیان را ترغیب به تلاش برای احیای هویت خود با الگوگیری از انقلاب در قالب مدارس دینی و سازمان های سیاسی کرد(ملازهی، 1386، ص 63).

علاوه بر مدارس دینی، مکتب دیوبندی نیز همان گونه که ذیلا توضیح داده خواهد شد، از دیگر عواملی است که به رشد اسلام رادیکال در پاکستان کمک کرده است.

2-1. فرقه دیوبندی و طالبانیسم

نظام حاکم بر پاکستان-گرچه نظام سیاسی جمهوری اسلامی بیان شده است-در عمل تعریف مشخص و روشنی از اسلام در این کشور که جامعه پاکستان را به سوی نوعی اتفاق نظر برساند و بتواند نوع حکومت را با توجه به اصول ثابت برگرفته از ایدئولوژی اسلامی تعریف کند، وجود ندارد. در واقع، حکومت کنندگان برای کسب مشروعیت به سمت طیف های قدرت در جامعه گرایش پیدا می کنند که این خود موجبات تنش و تحریک گروه های دیگر را فراهم کرده است. جامعه پاکستان دارای ماهیت قومی و فرقه ای است که هر یک دارای ایده ها و تعصبات قومی-قبیله‌ای و برداشت های سنتی و مذهبی خاص هستند که روزه روز بر دامنه شکاف آن افزوده می شود.

جامعه پاکستان نه تنها به لحاظ سیاسی به گروه های متعدد خرد و کلان تقسیم می شود بلکه از جنبه مذهبی نیز علاوه بر فرقه های عمده سنی و شیعه، هر یک از خود این فرقه به مسلک ها و گرایش های عدیده ای تقسیم می شود؛ ضمن اینکه از جهت طایفه ای و زبانی نیز وضعیت مشابه ای حکم فرماست. بدین ترتیب، به نظر می رسد در این کشور نظریه وحدت داخلی به حداقل ممکن کاهش یافته و در مقابل، رویارویی قومی، زبانی و مذهبی جای آن را گرفته است که متأسفانه در سال های اخیر درگیری های مذهبی گاه به حد افراط رسیده است که نمونه بارز آن، ترور رهبران شیعیان، حمله به کنسولگری فرهنگی ایران و ترور دیپلمات های ایرانی بوده است.

سیاست اصلی دولت پاکستان سکوت در برابر تنش های فرقه ای است و این مسئله، تا اندازه زیادی به دلیل عدم تعریف مشخص در خصوص مبانی پایه های حکومت اسلامی در این کشور است. انجام چنین رفتارهای خشونت آمیز در پاکستان تا اندازه زیادی محصول اعتقادات و آموزش های مکتب دیوبندی است که در سال های اخیر از حمایت وهابی ها نیز برخوردار است. جنبش دیوبندی در 1851 م در شهر کوچک دیوبند در استان اوتارپرادش هند پایه گذاری شد. هدف اولیه آن جلوگیری از گرایش های غیر مذهبی بود که با سلطه استعمار در شبه قاره رواج یافته بود (کابلی، 1386). پایه گذار این فرقه شاه ولی الله دیوبندی بود که در الهیات و علوم انسانی صاحب نظر بود و از بزرگان دینی و مبلغان مذهبی حنفیه به شمار می رفت. شاه ولی الله معتقد بود که اسلام روح اصیل خود را در منطقه از دست داده است؛ به همین علت، حرکتی را شروع کرد تا جریان نوینی را در جهان اسلام و میان مسلمانان به وجود آورد (محمدی، 1368، ص 99).

نهضت شاه ولی الله در آغاز یک نهضت فکری بود که اصلاح افکار دینی و خرافه زدایی از زندگی جامعه مسلمان هند را هدف اساسی خود قرار داده بود. اما پس از او، پسرش شاه عبد العزیز (1746-1829) و نوه اش، شاه اسماعیل (1781-1837)، آن را به یک جنبش اجتماعی-سیاسی تبدیل کردند و علیه انگلستان موضع گرفتند (مصباح، 6831). نظریه پردازان اصلی این مکتب مولانا قاسم نانوتوی و شیخ احمد کنگوهی بودند که اولین مدرسه را با کمتر از بیست محصل در سال 1867 م. تأسیس کردند، مدرسه ای که بعدها نامی جهانی یافت. مؤسسان، هدف اصلی از تأسیس این مدرسه را تقویت مبانی اسلام براساس مذهب حنفی اعلام کردند (پیام آفتاب، 1387).

نویسنده کتاب «مسلک علماء دیوبند» در این زمینه می نویسد: «بزرگان مدرسه دارالعلوم، در

فقه، حنفی مذهب اند و اگرچه تمام سلسله های صوفیه و طرق آن ها را قبول دارند، طریقهء چشتیه را طریقهء خود قرار دادند و به نقشبندیه، قادریه و سهرودیه ارادت دارند. آنان شاه ولی الله دهلوی را بزرگ طریقت خود می دانند و در اصول عقاید از شیخ محمد نانوتوی و در فروع از شیخ احمد کنگوهی تقلید می کنند» (پیام آفتاب، 1387).

مکتب دیوبندی پس از اینکه رنگ سیاسی پیدا کرد، علمای وابسته به آن با همکاری تعدادی از علمای وابسته به جناح های دیگر، گروه «جمعیت العلمای هند» را در سال 1919 م. به وجود آوردند. پس از تجربهء هند و به وجود آمدن پاکستان، شاخهء انشعابی آن، تحت عنوان «جمعیت العلمای اسلام» فعالیت خو را در پاکستان امروزی ادامه دادند (پیام آفتاب، 1387). طرفداران دیوبندی در این کشور همواره در حال افزایش بوده است. سه عامل رشد بنیادگرایی اسلام در منطقه، سرمایه گذاری وسیع عربستان و همچنین، حمایت های دولتی ضیاء الحق و جناح او باعث گسترش مکتب دیوبندی در پاکستان شد.

مبانی اصل جنبش دیوبندی را پاکسازی اسلام از عناصر «ناپاک»، اجرای آیین جهاد به عنوان یگانه راه مبارزه با کفر و شرک و مبارزه با مذهب شیعه و اولیای مقدس تشکیل می دهد (کابلی، 1386). دیوبندی ها از نظر اعتقادی شباهت زیادی به وهابیت دارند و در برابر سایر فرقه های اسلامی حساسیت زیادی نشان می دهند.

بعضی از عقاید دیوبندی ها که نشان دهندهء تعارض عمیق آنان با شیعیان و سایر فرقه های اهل سنت، به استثنای فرقهء حنفی، و درعین حال، تشابه آن ها با وهابیت است، عبارت است از:

- زیارت قبور گناه است؛

- اعتقاد به علم غیب حضرت رسول (ص) شرک صریح است؛

- فرستادن صلوات و ختم قرآن برای رسیدن به ثواب جایز نیست؛

- برگزاری جشن میلاد پیامبر (ص) در هر حال، جایز نیست؛

- بزرگ داشت روز سوم قوت کسی روا نیست؛

- شفاعت خواستن و توسل جستن شرک است (شفیعی، 1385، ص 9).

وجهء مشترک تفکر دیوبندی و وهابیت در احیای خلافت اسلامی، ضدیت با شیعیان و مخالفت با فرهنگ و تمدن غربی است. مهم ترین اصل در اندیشهء سیاسی دیوبندی و سایر گروه های بنیادگرایی افراطی از جمله طالبان، احیای اصل «خلافت اسلامی» در نظام سیاسی اسلام است. شاه ولی الله هندی سرسلسلهء نهضت بیداری اسلامی در شبه قاره، که مکتب بنیادگرایی دیوبندی نیز متأثر از افکار اوست، احیای خلافت اسلامی را رکن اساسی در اسلامی شدن جامعه می دانست (مصباح، 1386).

تسلط طالبان بر افغانستان در واقع، تحقق این فکر بود.

امروزه اسلام گرایان سنی از مسجد سرخ تا غازه های تو رابورا [افغانستان] تنها یک آرمان را فریاد می زنند و آن تشکیل خلافت اسلامی در منطقه است (خسرو شاهی، 1386، ص 24). اینکه چنین برداشتی توان عملی شدن دارد یا نه، موضوعی متفاوت است، ولی آرمان آن ها احیای خلافت اسلامی در کل جهان است و ابزار دستیابی به این هدف، «جهاد در راه خدا» تصور شده است و عملیات انتحاری علیه کسانی یا کشوری که مانع وقوع این آرمان می شود، به صورت یک تکلیف شرعی واجب است.

ضدیت با تشیع از دیگر وجوه مشترک مکتب دیوبندی و وهابیت است.

بنیادگرایی افراطی از نوع طالبانیسم با توسل به حربهء «تکفیر» به مبارزه با تمامی مذاهب و

فرقه های اسلامی غیر از خود رفته و به غیر از خویشتن، سایر گروه ها را همه باطل و حتی کافر می پندارند. در مورد برخی از مسلمانان مانند شیعه برحسب نظر ابن تیمیه، کفر آن ها بزرگ تر و گناه آن ها عظیم تر از کفار اصلی است.

دشمنی با شیعه در تاریخ مکتب دیوبندی سابقه دیرینه ای دارد. شاه ولی الله دهلوی در قرن هجدهم میلادی، پیرامون شیعه چنین ارزیابی داشت: «و از ذریت حضرت مرتضی سه فرقه ضاله برآمدند که هیچ تقصیر نکردند در به هم زدن دین محمدی، اگر حفظ او تعالی شامل حال این ملت نبود. از آن جمله شیعه امامیه که نزدیک ایشان قرآن نقل ثقات ثابت نیست... و در ختم نبوت زندقه پیش گرفته» (مصباح، 1386). در «تفکر طالبانیسم» که شیوه به روز شده جریان فکری ابن تیمیه و پیروان اوست، ضدیت با شیعه بارز و مشخص است. ملا محمد عمر رهبر طالبان اعلام کرد: «شیعیان چیزی بین کفار و مسلمانان هستند. به ادعای طالبان، شیعیان بدعت گذرانی هستند که می توان آنان را برای عقاید مذهبی شان مورد آزار و اذیت قرار داد... این رویکرد خواه ناخواه ایران را به عنوان بزرگ ترین کشور شیعی جهان به چالش می خواند و به تعبیر «الیویه روی»، همگان ایران را پدر خوانده شیعیان در جهان می دانند» (نصیری مشکینی، 1377، ص 21). براساس این گونه تفکرات طالبانیسم صدها نفر شیعه از کودک، زن و مرد به مناسب های مختلفی قربانی کردند.

طالبان پس از تصرف شهر مزار شریف در سال 1377، دستور قتل و عام وسیع شیعیان را صادر کردند و نظامیان گروه گروه شیعیان را به عنوان رافضی و کافر به خاک و خون کشیدند. افراد طالبان که در جنگ اول مزار شریف در سال 1376 به اسارت نیروهای حزب وحدت اسلامی درآمده بودند، آشکارا از «وجوب جهاد» علیه آنها سخن به زبان آورده و کشته شدن در مقابل «جبهه متحد» را شهادت در راه خدا می دانستند (مصباح، 1386). دشمنی طالبان با ایران و حمله به کنسولگری ایران در مزار شریف نیز ریشه در همین تفکرات نادرست آنهاست.

مخالفت با فرهنگ و تمدن غربی از دیگر وجود اشتراک طرفداران مکتب دیوبندی و وهابی هاست. البته، مخالفت با غرب یکی از شعارهای اساسی تمامی گروه های بنیادگرای اسلامی است. اما آنچه بنیادگرایی افراطی از نوع طالبان را از بقیه گروه های اسلامی جدا می سازد، نفی مطلق مدنیت غربی به وسیله آنهاست. طالبان در سایه ماهیت قبیله ای و قومی و ساختار سخت سنتی و واپسگرای خود، اصولاً و اساساً نمی توانستند سطح اندیشه و رویکرد خود را به اندازه متعارف و معقول با فرهنگ و تمدن معاصر منطبق سازند (قراگوزلو، 1382، ص 73). از جهت دیگر، ابن تیمیه پدر فکری وهابیت و طالبان-مسلمانان را فرا می خواند که تمامی روابط خود را با کفار قطع کنند و در تمامی امور با آنها مخالف باشند. به عبارت دیگر، مسلمانان هیچ یک از ساخته های فیزیکی و فکری کفار را نباید به کار گیرند، حتی اگر این به ضرر مسلمانان نباشد. به نظر او، مهم ترین مصلحت در این است که با آنها مخالف باشیم، برای اینکه در کارهای کفار مصلحتی به نفع ما نیست (نیات، 1385). مخالفت تعصب آمیز با تلویزیون، وسایل تصویربرداری و سینما و امثال آنها، نشانه آشکاری بر روحیه ستیزه جوی آنها با مظاهر تمدن غربی است. با توجه به چنین تفکری است که تلویزیون و سینما در نزد طالبان از «ابزار شیطانی» به حساب آمده و در ردیف آلات لهو لعب که مشروعیتی در دین ندارد، قرار می گیرد (نیات، 1385). مخالفت طالبان با ابزار تصویری تا آنجا بود که امیر خان متقی، وزیر اطلاعات و فرهنگ طالبان گفت: «پس از این مردم عکس ها و آلبوم ها را در خانه های خود نگهداری نکنند؛ زیرا این مسئله با اسلام در تضاد است» (نیات، 1385). از این رو، استفاده از رادیو و به ویژه تلویزیون و نیز عکس برداری ممنوع اعلام گردید و اجرا و پخش موسیقی جرم

شمرده می شد.

باتوجه به نکات یاد شده و همخوانی اصول دیوبندیسم با وهابیت، علت ضدیت این فرقه با شیعیان قابل فهم است. از این رو، این فرقه به رواج ایده وهابیت در پاکستان کمک کرد و باعث افزایش تنش و رقابت میان پاکستان و ایران در افغانستان شد. اوج قدرت این فرقه در زمان ژنرال ضیاء الحق در پاکستان بود. ضیاء الحق در درجه اول، یک دیوبندیسم افراطی بود که نسبت به وهابیت علاقه نشان می داد. همین ویژگی باعث شد تا او پول زیادی از عربستان سعودی برای تأسیس مدارس مذهبی برای ترویج ایدئولوژی دیوبندی-وهابی دریافت کند (شفیعی، 1384، ص 3). بهره مندی از حمایت مالی خارجی به ویژه حمایت های کشورهای غربی، فقر مردم پاکستان، نیاز سیاست مداران پاکستانی به قدرت بسیج آن ها، تمایل دولت مردان این کشور به استفاده ابزاری از این نیرو برای ایجاد مزیت نسبی در سیاست خارجی، زمینه را برای رشد و قدرت نمایی گروه های طرفدار دو مکتب دیوبندی و وهابیت فراهم ساخت (شفیعی، 1385، ص 11).

عمده ترین گروه های وابسته به مکتب دیوبندی در پاکستان عبارت اند از: «جمعیت العلمای اسلام»، «سپاه صحابه» و «جمعیت اهل حدیث». این سه جناح، متعلق به مکتب دیوبندی و دارای عقاید مشابه و شعارهای یکسان و حامیان خارجی واحد هستند. جنبش طالبانیسم با هر سه گروه نامبرده ارتباط تنگاتنگی دارد (مصباح: 1386). این گروه ها از لحاظ فکری و حتی عملی نقش اساسی در بسیج طالبان برعهده داشتند و این نقش را از طریق مدارس مذهبی زیر نظر خود ایفا می کردند.

2. متغیرهای اثرگذار بر رفتار غیر مسالمت آمیز طالبانیسم در پاکستان

گروه های اسلامگرا و یا به تعبیر غرب، «بنیادگرایان اسلامی» در مناطق مختلف دارای یک وجه اشتراک و یک وجه افتراق هستند؛ مهم ترین وجه اشتراک آنان، اعتقاد به جامعیت دین اسلام و توانایی این دین برای اداره جامعه در همه مکان ها و زمان هاست. این نگرش سبب گردیده است تا حرکت های اسلام خواهی به عنوان نوعی اقدام جمعی در حوزه جامعه شناسی سیاسی براساس نظریه ماکس وبر تحلیل گردد؛ بدین معنا که رویکرد به اسلام توسط اسلام گرایان از این باور آنان نشئت می گیرد که تشکیل حکومت اسلامی برای اجرای احکام اسلامی یک ضرورت است؛ موضوعی که رهبران بنیادگرا، اعم از شیعه و سنی، در آن اتفاق نظر دارند.

اما علی رغم اشتراک نظر گروه های اسلامگرا در جامعیت دین اسلام، آن ها در نوع رفتار سیاسی برای نیل به هدف با یکدیگر اختلاف نظر دارند؛ برای نمونه، درحالی که احزاب سیاسی اسلامگرا در ترکیه در کسب قدرت به شیوه مسالمت آمیز و از طریق آموزه های مردم سالاری فعالیت می کنند، برعکس در پاکستان گروه های دارای تفکر طالبانیستی مانند سپاه صحابه درصدد تحقق خواسته های خود با توسل به خشونت هستند. لذا سؤال اصلی مطرح، این است که چرا رفتار اسلام گرایان از شکل مسالمت آمیز تا خشونت آمیز در نوسان است؟ حمید احمدی از جمله پژوهش گرانی است که به بررسی این موضوع پرداخته و براساس الگوی زیر براین اعتقاد است که برخی متغیرها مانند مداخله خارجی، سرکوب، گسترش سکولاریزم، اقتدار سازمانی و نهادی، سنت ها و سوابق تاریخی به همراه توجیحات ارزشی از جمله عامل هایی است که رفتار خشونت آمیز را در میان اسلام گرایان تسهیل می کند و برعکس، متغیرهایی مانند مشارکت سیاسی، اصلاحات اقتصادی، سیاست های وحدت گرایانه و توجه به مسئله فلسطین رفتار خشونت آمیز در میان گروه های بنیادگرا را کنترل و آن ها را ترغیب به دوری

جستن از خشونت و توجه به رفتارهای مسالمت آمیز می کند.
(به تصویر صفحه مراجعه شود) آینده جنبش های اسلامی در خاورمیانه: طرح یک چهارچوب نظری (احمدی، 1377، ص 75)

باتوجه به چنین پیشینه ای در اینجا این سؤال مطرح می گردد که باتوجه به الگوی بالا، چه متغیرهایی در پاکستان سبب رویکرد گروه های با تفکر طالبانیستی به خشونت گردیده است؟

1-2. سنت ها و سوابق تاریخی

تأمل در تاریخ سیاسی پاکستان، بیانگر این مهم است که نقش اسلام در تحولات سیاسی این کشور [متغیر سنت ها و سوابق تاریخی] از مهم ترین عامل های مشوق برخی گروه های بنیادگرا به رفتار خشونت آمیز است. توضیح اینکه پاکستان قبل از استقلال، بخشی از کشور هندوستان بود که اسلام و به ویژه مکتب دیوبندی نقش مهمی در استقلال این کشور از هند داشت. شاه ولی الله دهلوی، رهبر مکتب دیوبندی، زمانی که هندوستان تحت سلطه استعمار بریتانیا بود، تنها راه نجات مسلمانان را وحدت و انجام جهاد علیه کفار اعلام کرد (محمدی، 1368، ص 100). پس از قیام هندوها علیه استعمار بریتانیا در سال 1875 م و به دنبال آن سرکوب و تخریب دهلی، مرکز فرهنگی مسلمانان، همراه با اعدام و تبعید عده زیادی از مسلمانان (فرمانفرمایان، 1386)، فرصت مناسبی برای تأسیس و رشد مدارس دیوبندی در هند فراهم شد که این مدارس، مبلغ نوعی رادیکالیزم در میان دانش آموزان خود بودند و آن ها را به جهاد علیه بریتانیا تشویق می کردند (پیام آفتاب، 1387). در سال 1947 پس از اعلام استقلال هند، میان مسلمانان و هندوها اختلاف بروز کرد و این اختلاف منتهی به جدایی پاکستان از هند و اعلام استقلال این کشور انجامید. بدین ترتیب، اسلام از نظر تاریخی نقش مهمی در تحولات پاکستان داشت.

پس از استقلال پاکستان، نقش اسلام در تحولات این کشور به دو دلیل باقی ماند؛ اولاً، پاکستان توجه خاصی به موضوع کشمیر دارد و همیشه یکی از عوامل اثرگذار بر سیاست خارجی پاکستان در قبال هندوستان، موضوع مسلمانان کشمیر بوده است. ثانیاً، اسلام ابزاری نزد دولت مردان پاکستان برای تحقق اهداف منطقه ای و فرامنطقه ای این کشور بوده است (نصر، 1386، ص 28). به نظر می رسد باتوجه به چنین پیشینه ای بود که ژنرال ضیاء الحق اقدام به کمک به مجاهدین افغانستان برای مقابله با سربازان اشغالگر شوروی کرد و یا در زمان پرویز مشرف طالبان به عنوان نماد بنیادگرایان خشونت گرا و با حمایت پاکستان موفق به تشکیل حکومت در افغانستان گردید. بدون تردید چنین سیاست هایی زمینه را برای تداوم نقش اسلام در صحنه سیاسی پاکستان و رویکرد برخی از گروه های بنیادگرا به خشونت فراهم می کند؛ زیرا چنین خشونت های مورد نیاز دولت مردان برای تحقق اهداف خود است.

2-2. توجیهات ارزشی

دومی متغیر تسهیل کننده خشونت در میان برخی از گروه های اسلامگرا در پاکستان توجیهات ارزشی و هنجاری است. توضیح اینکه دو جریان فکری و یا مکتب، نقش مهمی در رشد بنیادگرایی از نوع خشونت آمیز در پاکستان داشته اند؛ یکی مکتب دیوبندی و دیگری فرقه وهابیت است که هر دو جریان، انجام جهاد علیه کفار را در میان طرفداران خود تبلیغ می کردند. شاه ولی الله دهلوی، رهبر مکتب دیوبندی، جهاد در راه خدا را به عنوان ابزاری برای مبارزه با کفار می دانست و پس از تأسیس مدارس دیوبندی در هند، مدرسان آن ها رسماً جهاد را به دانش آموزان در این مدارس آموزش می دادند (باشگاه اندیشه، 1386). مکتب وهابیت نیز که خود متأثر از افکار و اندیشه های ابن تیمیه بود، مبلغ افکاری مشابه بود و در مدارس دینی که از

سوی این مکتب و با کمک دولت عربستان سعودی در پاکستان اداره می گردد، به صورت علنی و رسمی در میان دانش آموزان (طلبه ها) انجام جهاد علیه دشمنان به عنوان یک عمل واجب تبلیغ می گردید (مصاحبه با شفیع، 1388). به نظر می رسد رفتار سیاسی طالبان پس از به قدرت رسیدن در افغانستان مصداق عینی همین تفکر باشد.

2-3. اقتدار سازمانی

عامل دیگر تسهیل کننده خشونت در میان گروه های بنیادگرا با تفکر طالبانیستی در پاکستان، «اقتدار سازمانی» و نهادی آن هاست؛ ویژگی ای که خود تا اندازه زیادی پیامد تحصیل در مدارس دینی، اعم از دیوبندی و وهابیت، است؛ زیرا دانش آموزان ضمن تحصیل در این مدارس از نظر سازمانی نیز سازماندهی می گردند. علاوه بر این، دو نفر از رؤسای جمهور پاکستان - یعنی ژنرال ضیاء الحق و پرویز مشرف - با سیاست های خود، گروه های بنیادگرا با تفکر طالبانیستی را در سازماندهی و انجام تشکیلات سازمانی خود یاری دادند. ضیاء الحق برای تحقق سیاست های داخلی و منطقه ای خود، به ویژه در افغانستان، ناگزیر به دادن امتیاز به گروه های بنیادگرا گردید. از این رو، نامبرده برای نخستین بار در تاریخ پاکستان دستور داد تا مدرک تحصیلی مدارس دینی معتبر شناخته شود و دستگاه های دولتی، به ویژه ارتش، موظف به استخدام این نیروها در ارتش پاکستان شدند. ضیاء الحق تا آنجا پیش رفت که ارتقای درجه نظامیان را مشروط به گذراندن دوره آموزش دینی در مدارس و انجام فرائض دینی کرد (شفیع، 1384، ص 3). بی تردید چنین سیاست هایی فرصتی مناسب در اختیار گروه های بنیادگرا با تفکر طالبانیستی قرار داد تا از نظر تشکیلاتی خود را سازماندهی کنند؛ موضوعی که بعدها بیشترین پیامد آن در ارتش پاکستان تجلی یافت، به گونه ای که سرویس های اطلاعاتی ارتش پاکستان زمینه به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان در اوائل دوران حکومت پرویز مشرف را فراهم کردند. تشکیل حکومت اسلامی در افغانستان توسط طالبان و اعلام خلافت اسلامی توسط آنان، نقطه عطف موفقیت گروه های بنیادگرا با تفکر طالبانیستی در ایجاد تشکیلات سازمانی بود که مرکز فکری و لجستیکی آن ها در پاکستان قرار داشت. لذا تاریخ، بهترین فرصت را برای انجام رفتار خشونت آمیز در اختیار آن ها قرار داد.

2-4. مداخله خارجی

چهارمین متغیر تسهیل کننده انجام رفتار خشونت آمیز توسط گروه های صاحب تفکر طالبانیستی در پاکستان «مداخله خارجی» است. مداخله خارجی در پاکستان به دو شکل رفتار خشونت آمیز توسط برخی گروه های بنیادگرا را تشویق کرده است؛ یکی از بعد منفی و مقابله جویی و دوم، از نظر تشویقی و الهام پذیری. توضیح اینکه در پاکستان همانند بسیاری دیگر از مناطق جهان رویکرد به اقدام خشونت آمیز توسط گروه های بنیادگرا به عنوان واکنشی در قبال افزایش نفوذ غرب، اعم از فرهنگی و سیاسی، بوده است. لذا به هر اندازه که مداخله غرب در پاکستان افزایش یافته، به همان نسبت نیز انجام اقدامات خشونت آمیز توسط گروه های بنیادگرا افزایش یافته است که شاید نمونه بارز آن، تحولات پاکستان پس از حادثه یازده سپتامبر باشد. پس از حمله انتحاری به ساختمان تجارت جهانی در سپتامبر 2001 و نشانه رفتن انگشت اتهام آمریکا به سوی القاعده به عنوان مقصر اصلی و تصمیم این کشور مبنی بر مقابله با این گروه در افغانستان و پاکستان، میزان دخالت آمریکا در پاکستان افزایش یافته است، به گونه ای که در ماه های اخیر نیروهای آمریکایی بدون توجه به موضع دولت پاکستان اقدام به حمله به منطقه وزیرستان به عنوان مقر نیروهای القاعده در پاکستان کرده اند. اتخاذ چنین سیاستی توسط دولت آمریکا، سبب افزایش اعمال خشونت آمیز توسط گروه های بنیادگرا در پاکستان

گردیده است که نوک پیکان آن‌ها بیشتر متوجه غرب و یا نمادهای غربی بوده است که مصداق عینی آن، انفجار هتل ماریوت است.

نکته جالب توجه اینکه مداخلات خارجی در برخی مقاطع خود انجام رفتارهای خشونت آمیز توسط بنیادگران را در پاکستان تشویق کرده است که در این میان، نقش آمریکا در دوران زمامداری ژنرال ضیاء الحق و تبلیغات دینی عربستان سعودی از دیگران پررنگ تر است. توضیح اینکه آمریکا در دوران ضیاء الحق برای مقابله با نیروهای اشغالگر شوروی در افغانستان حاضر به کمک به گروه‌های جهادی گردید که اگرچه، در افغانستان علیه شوروی مبارزه می‌کردند، پایگاه اصلی آن‌ها در پاکستان قرار داشت و به دلیل تحصیل در مدارس دینی از نظر آبخشور فکری متأثر از مکتب دیوبندی و وهابیت بودند. لذا در ای مقطع غرب، به ویژه آمریکا، مشوق رفتار خشونت آمیز در میان گروه‌های با تفکر طالبانیستی در پاکستان بود. البته، در سال‌های اخیر پس از پایان غائله افغانستان، این خشونت متوجه شیعیان شده است؛ رویدادی که مورد حمایت دولت عربستان است؛ کشوری که با حمایت از گسترش وهابیت خود به عنوان یک عنصر خار جی مشوق انجام رفتار خشونت آمیز توسط گروه‌های بنیادگرا با تفکر طالبانیستی در صحنه سیاسی پاکستان بوده است.

2-5. گسترش سکولاریسم

متغیر دیگری که در میزان انجام رفتار خشونت آمیز توسط گروه‌های بنیادگرا در پاکستان نقش داشته است، نوع نگاه دولت مردان پاکستان به نقش اسلام در اداره جامعه و یا به تعبیر دقیق تر، جایگاه اسلام در صحنه سیاسی این کشور بوده است. پاکستان صاحب نظام جمهوری اسلامی است؛ از این رو، نقش اسلام در اداره جامعه می‌تواند سبب افزایش و یا کاهش انجام رفتارهای خشونت آمیز توسط گروه‌های رادیکال اسلامگرا گردد؛ برای نمونه، سیاست‌های ژنرال ضیاء الحق مبنی بر توجه به اسلام و همکاری با فارغ‌التحصیلان مدارس دینی سبب کاهش خشونت توسط گروه‌های بنیادگرا گردید (شفیعی، 1384، ص 4). اما برعکس سیاست‌های سکولاریستی بی نظیر بوتو، رهبر حزب مردم، و یا فاصله‌گیری پرویز مشرف پس از واقعه یازده سپتامبر از گروه‌های مذهبی و اعمال فشار بر آن‌ها (شفیعی، 1386، ص 13)، سبب افزایش انجام رفتار خشونت آمیز توسط گروه‌های بنیادگرا در پاکستان گردیده است. ترور بوتو، رهبر حزب مردم، نیز نوعی واکنش گروه‌های اسلامگرا به سیاست‌های سکولاریستی وی بود. در دوران آصف زرداری نیز سیاست نزدیکی وی به آمریکا و کم‌رنگ‌گردیدن نقش اسلام در اداره کشور از جمله عواملی بوده است که انجام رفتارهای خشونت آمیز را در میان گروه‌های بنیادگرا با تفکر طالبانیستی در پاکستان تشدید کرده است.

2-6. سرکوب و فشار

عامل دیگر تسهیل‌کننده انجام رفتار خشونت آمیز توسط گروه‌های رادیکال بنیادگرا در پاکستان، اتخاذ سیاست سرکوب و فشار توسط دولت در قبال آن‌ها بوده است و برعکس، هرزمان که دولت از میزان سرکوب کاسته و با اتخاذ برخی سیاست‌ها زمینه مشارکت آن‌ها در ساختار قدرت را فراهم ساخته، از میزان رفتارهای خشونت آمیز کاسته شده است؛ برای نمونه، در دوران ژنرال ضیاء الحق و یا در دوران نواز شریف و حتی در اوائل حکومت پرویز مشرف که دولت از اعمال فشار بر گروه‌های اسلامگرا کاست و نسبت به آن‌ها سیاست تحبیب قلوب و مشارکت اتخاذ کرد، میزان رفتارهای خشونت آمیز در پاکستان کاهش یافت، اما برعکس سیاست‌های سرکوبگرانه پرویز مشرف در اواخر دوران حکومت خود و اصرار آصف زرداری پس از به قدرت رسیدن مبنی بر حذف تفکر طالبانیستی از صحنه سیاسی پاکستان

براساس وعده داده شده به آمریکا سبب رویکرد مجدد گروه های رادیکال اسلامگرا در پاکستان به رفتارهای خشونت آمیز گردید (ملازهی، 1386، ص 63).

2-7. فقر اقتصادی

علاوه بر متغیرهای فوق، دو عامل دیگر در پاکستان یعنی «اوضاع اقتصادی» و «موضوع کشمیر» نیز از جمله عواملی بوده است که در افزایش و یا کاهش انجام رفتار خشونت آمیز توسط گروه های بنیادگرا در این کشور نقش داشته است. توضیح اینکه پاکستان از نظر اقتصادی کشوری ضعیف و دارای یکی از پایین ترین درآمدهای سرانه است. از این رو، هرگاه دولت های پاکستان بنابر دلایلی، اعم از داخلی و خارجی، با بحران اقتصادی مواجه و در معرض اتهام فساد مالی قرار گرفته اند، انجام رفتارهای خشونت آمیز توسط گروه های بنیادگرا تشدید گردیده است. به نظر می رسد انجام برخی رفتارهای خشونت آمیز در دوران بی نظیر بوتو ریشه در وخامت اوضاع اقتصادی و گسترش فساد اعم از اداری و مالی در این کشور داشته باشد. و سرانجام، آخرین عامل مؤثر بر میزان رفتار خشونت آمیز گروه های بنیادگرا در پاکستان، سیاست این کشور در قبال مسئله کشمیر بوده است.

2-8. بحران کشمیر

مردم پاکستان به ویژه گروه های اسلامگرا متأثر از مکتب دیوبندی، به سیاست های دولت در قبال موضوع کشمیر و وضعیت مسلمانان این منطقه حساس بوده و اتخاذ هرگونه سیاست انفعالی توسط دولت و اعمال فشار توسط رقیب، یعنی هندوستان علیه مسلمانان در کشمیر، گروه های بنیادگرا با تفکر دیوبندی و وهابیت را در پاکستان به اتخاذ سیاست های خشونت آمیز تشویق کرده است؛ وضعیتی که در دوران نواز شریف و آصف زرداری تجلی یافت. نواز شریف متهم به کوتاه آمدن در موضوع کشمیر و اتخاذ سیاست انفعالی در قبال هندوستان گردید. پیامد این مهم، کودتای پرویز مشرف بود؛ موضوعی که توسط گروه های اسلام گرای رادیکال مورد استقبال قرار گرفت و آن ها از نخستین گروه هایی بودند که به رئیس دولت کودتا تبریک گفتند. پس از به قدرت رسیدن آصف زرداری نیز یکی از انتقادات گروه های اسلام گرا با تفکر دیوبندی از دولت پاکستان، در سیاست های دولت در قبال کشمیر بوده است؛ نارضایتی ای که برخی رسانه ها انفجار هتل تاج محل را نوعی واکنش توسط گروه های بنیادگرا به سیاست های دولت در کشمیر دانسته اند؛ بدین معنا که این اقدام هشدار به دولت پاکستان بوده است که اگر دولت هم در راستای سیاست های غرب گرایانه خود، خواهان انفعال در موضوع کشمیر باشد، آن ها کوتاه نخواهند آمد.

نتیجه گیری

عرصه تحولات سیاسی پاکستان، تاکنون غیر قابل پیش بینی و انعطاف پذیر بوده است، لذا هیچ رخدادی در این کشور دور از انتظار نیست. پاکستان آمیزه ای از پدیدارها و پدیده های گوناگونی است که نگاه تک بعدی به آن، باعث تجزیه و تحلیل و داوری نادرست آن می شود. اسلام گرایی در کنار سکولاریسم، نظامی گری دوشادوش مردم سالاری، آمریکا گرایی در برابر غرب گرایی و فرقه گرایی شدید در برابر ملی گرایی از تعارضات موجود در محیط سیاسی پاکستان است.

یکی از مؤلفه های مهم در صحنه سیاسی اسلام آباد گروه های اسلام گراست که رفتار برخی از این گروه ها توأم با خشونت است. این گروه ها ریشه در مدارس مذهبی پاکستان دارد؛ مدارسی که متأثر از مکتب دیوبندی می باشند و بعدها به شدت از افکار وهابیت الهام گرفتند. طالبانیسم از جمله تفکرات رایج در میان برخی گروه های اسلام گرا پاکستان است که

گرچه ریشه در مکتب دیوبندی دارد، اما امروزه به دلیل حمایت از سوی وهابی ها، نسخه جدیدی از تفکرات ابن تیمیه است. عقب افتادگی اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی در پاکستان و پشتیبانی کشورهای عربی و غربی از این جنبش، باعث رشد تفکر طالبانیسم در پاکستان شده است؛ تفکری که موفقیت آن تأسیس حکومت در افغانستان و اثرگذاری در سطح منطقه است. مظنون بودن القاعده در حملات 11 سپتامبر، که در حوزه نفوذ طالبان فعالیت می کرد، سبب حمله آمریکا و متحدان آن به افغانستان و تلاش در از بین بردن القاعده و طالبان بود. در اوایل تصور می شد که این جنبش با حملات نیروهای آمریکا و متحدانش به افغانستان از بین خواهد رفت. اما در واقع، با حمله آمریکا به افغانستان طالبان و القاعده پایگاه اصلی خود را از دست دادند، اما از بین نرفت. ادامه اشغال افغانستان، فشار بر پاکستان برای سرکوب طالبان و تجدید سازمانی این جنبش از جمله مواردی است که سبب رویکرد مجدد گروه های طرفدار این طرز تفکر در پاکستان به خشونت گردیده است.

حوادث یک سال اخیر در اسلام باد نشان دهنده قدرت یابی مجدد طالبانیسم در پاکستان است؛ حوادث مسجد لعل، ترور بی نظیر بوتو، استعفای پرویز مشرف و حوادث تروریستی هتل ماریوت و بمبئی از جمله مواردی است که گروه های اسلام گرا با تفکر طالبانیستی متهم به سازماندهی آن شده اند.

(1377) « : « 14-15. (1380) « - 133-134. (1386) :
http://www.bashah.net/pages-42941.html: (1382) : . (1387) «
http://www.aftab.ir/articles/religion/514004-html: (1386) «
http://www.did.ir/document/index.aspx?cn pp 7110956090800200: (386) «
(1381).17 : (1384). « (1385).16 « (1386).29 « (1384).16 «
(1386).61 « (1386) http://www.bashgah.net/pages-31051.html: « (1382) « - 173-174.
(1386) « (1386) http://www.bashgah.net/pages-27841.html: « (1384) «
(1386).61 « (1386).17 : 11 : (1368) : (1386) « (1386) «
http://www.bashgah.net/pages-88841.html: (1383) : (1386) « (1386).22 (1386) «
http://www.bashgah.net/topics-: « (1377).242-241 - « (1385).134-132 - «
kennedy,charles(1990),islamization and legal reform in. : (1372) 8001
pakistan,1979-89, pacific affairs:vol.63,no.1 binder,leonard(1961),polittics in
pakistan,berkeley:university of california. burki,shahid javad and
« : () .baxter,craig(1991),pakistan under the military;eleven year of zia ul-haq